

نشریه ادبیات تطبیقی

دانشکده ادبیات و علوم انسانی

دانشگاه شهید باهنر کرمان

سال ۹، شماره ۱۷، پاییز و زمستان ۱۳۹۶

خوانش تطبیقی پدیده جنگ در شعر شوقی و بهار

(علمی- پژوهشی)

صابره سیاوشی^۱

چکیده

این مقاله قصد دارد با مطالعه توصیفی-تحلیلی شعر دو شاعر برجسته معاصر پارسی و عربی، بهار و شوقی و با استناد به مکتب آمریکایی ادبیات تطبیقی، به سنجش و بررسی چگونگی انعکاس پدیده «جنگ»، به عنوان یک آسیب اجتماعی در شعر این دو شاعر بپردازد. چارچوب نظری بحث، تلفیقی از سؤالات اصلی، تبیین اهمیت موضوع، پیشینه پژوهش و شناخت نامه‌ای از دو شاعر مورد مطالعه است. هدف نیز آن است که جستار حاضر، به دریافت تازه‌ای از شباهت‌ها و تفاوت‌های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی دو کشور ایران و مصر در عصر مشروطه ایرانی و نهضت عربی دست یابد. برخی نتایج نشان می‌دهد که توصیه به خودداری از جنگ افروزی، در شعر هر دو شاعر وجود دارد؛ چگونگی بازتاب پدیده جنگ در شعر دو شاعر، به میزان فراوانی، تحت تأثیر محیط، فرهنگ، نژاد و جغرافیای آنهاست؛ پیامدهای جنگ از دیدگاه دو شاعر، مواردی تقریباً یکسان هستند.

واژه‌های کلیدی: جنگ، شعر معاصر فارسی و عربی، ادبیات تطبیقی، شوقی، بهار.

^۱ - استادیار پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی: saberehsivashi@yahoo.com

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۷/۲۵

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۴/۸/۲۶

۱- مقدمه

جنگ، نوعی نزاع است که برخورد میان دو گروه سازمان یافته را نشان می دهد. وقوع جنگ، مستلزم شرایط تکامل تاریخی معین و بویژه وابسته به وجود دولت ها یا سازمان های شبه دولتی است. (می، ۱۳۶۸: ۳۱) اهداف جنگ ها در جوامع گوناگون و در زمان ها و مکان های مختلف، متفاوت است.

۱-۱- بیان مسئله

با توجه به ویژگی ها و مختصات جنگ، به عنوان یک پدیده جامعه شناختی، پژوهش حاضر به دنبال آن است که از رهگذر جستار در شعر ملک الشعراء بهار^۱ و احمدشوقی^۲ و با تکیه بر مکتب آمریکایی ادبیات تطبیقی،^۳ به سؤالات زیر پیرامون جنگ پاسخ گوید:

۱. شرایط سیاسی - اجتماعی حاکم بر دو جامعه ایران و مصر در روزگار بهار و شوقی، چه تأثیری بر دیدگاه آنها نسبت به پدیده «جنگ» داشته است؟
 ۲. از نظر بافت کلامی، دعوت این دو شاعر به جلوگیری از جنگ، به صورت مستقیم است و یا بیشتر جنبه تلویحی و غیرمستقیم دارد؟
 ۳. بازتاب پدیده جنگ در شعر شوقی و بهار، تا چه حد تحت تأثیر نژاد، فرهنگ و محیط جغرافیایی دو شاعر است؟

۲-۱- پیشینه تحقیق

در زمینه بررسی تطبیقی پدیده جنگ در شعر شوقی و بهار، به عنوان دو شاعر معاصر فارسی و عربی، تاکنون پژوهش مستقلی صورت نگرفته است. پژوهش های مشابه عبارتند از: مقاله «سیمای جنگ در شعر قیصر امین پور» از فاطمه مدرسی و زهرا نوری (۱۳۹۲)، در دومین همایش ادبیات مقاومت پارسی که در آن، پدیده جنگ و دیدگاه های قیصر امین پور پیرامون آن، مورد بررسی قرار گرفته است.

- مقاله «کودک و جنگ در شعر معاصر فارسی و عربی (بررسی تطبیقی شعر قیصر امین پور و سمیع القاسم)» از علی سلیمی و حسین عابدی (۱۳۹۱)، در مجموعه مقالات هفتمین همایش

بین‌المللی انجمن ترویج زبان فارسی نیز به مقایسه تأثیر جنگ بر زندگی کودکان ایرانی و فلسطینی، با تکیه بر اشعار امین پور و سمیح القاسم می‌پردازد.

- پایان‌نامه عبدالغفور شهیدزاده، با عنوان «بررسی تطبیقی بازتاب جنگ در اشعار قنبرعلی تابش و حمیرا روحی»، پیامدهای جنگ را در شعر این دو شاعر ایرانی و افغانی مورد سنجش قرار داده‌است.

- حدود سه صفحه از کتاب «ادبیات تطبیقی» دکتر ابوالحسن امین مقدسی (۱۳۸۶)، که با تکیه بر مقارنه شوقی و بهار تألیف شده و توسط انتشارات دانشگاه تهران به چاپ رسیده‌است، به پدیده جنگ اختصاص یافته‌است که علی‌رغم راهگشا و مفید بودن، بسیار کلی و گذراست. تفاوت مقاله موجود با دیگر پژوهش‌های یادشده، در این است که نگاه احمد شوقی به پدیده جنگ در ادبیات عربی را هم‌پایه بهار در ادبیات فارسی، به تفصیل مورد نقد و کنکاش قرار می‌دهد و از این جهت، نو و تازه به‌شمار می‌آید.

۱-۳- ضرورت و اهمیت تحقیق

اهمیت موضوع این جستار از آن جهت است که در آن، جنبه‌های نظری و علمی پدیده جنگ به‌عنوان یک آسیب اجتماعی در شعر دو شاعر صاحب سبک دو ادبیات پربار جهان - ایران و مصر - مورد مقایسه و تحلیل قرار گرفته و نتایج حاصله در اختیار علاقه‌مندان قرار می‌گیرد.

۲- بحث

بی‌تردید جنگ، به‌عنوان «ستیزه‌خشن منظمی که بین دو یا چند اجتماع مستقل صورت می‌گیرد» (بیرو، ۱۳۶۶: ۴۴۹)، یکی از منفورترین واژه‌ها در ادبیات جهان و فرهنگ لغت همه ملت‌هاست. جنگ یک پدیده شوم اجتماعی است که از آغاز خلقت انسان، در ماجرای «هابیل و قابیل» متولد شد و در طول اعصار، با انگیزه‌ها و شکل‌های گوناگون تا عصر ما نمود یافته‌است. با ظهور عصر جدید و پیشرفت‌های علمی و تکنولوژیک بشر، ماهیت جنگ‌ها نیز تغییر یافت. این دوران تغییر و انتقال، هم‌زمان با عصر زندگی شوقی و بهار بوده‌است. در مصر، ترکان عثمانی با یونانیان در نبرد دائمی‌اند و ایران نیز به‌عنوان یک کشور ضعیف و ناتوان که اتفاقاً اعلام بی‌طرفی نیز نموده‌است، درگیر جنگ جهانی است که کوچک‌ترین سهمی در آن ندارد و تنها به جولانگاه نیروهای درگیر، تبدیل شده‌است. از آنجا که «جامعه‌شناسی جنگ، بررسی آثار جنگ بر رفتار افراد و گروه‌ها، طبقات و سازمان‌ها در کشورهای

جنگ‌زده، در حین جنگ و پس از خاتمه آن است» (شایان‌مهر، ۱۳۹۱: ۱۱)، مضامین عمده اندیشه دو شاعر در باب جنگ را می‌توان با نگاهی جامعه‌شناسانه به موارد ذیل تقسیم کرد:

۲-۱- برش‌مردن ریشه‌های جنگ

جامعه‌شناسان، علل و ریشه‌های جنگ را گاهی در عوامل سیاسی-روانی، مثل قدرت‌طلبی و اعمال قدرت می‌دانند. رقابت‌های امپریالیستی و به‌هم‌خوردن توازن قوا در یک کشور، در کنار علل زیستی و تنازع بقا نیز می‌تواند نقش تعیین‌کننده‌ای در این راستا ایفا کند. البته برخی تئوری‌های بسیار مهم، بر این پندارند که عوامل اقتصادی، علت اصلی تمام جنگ‌ها هستند و تمام علل دیگر، علل کاذب و یا انگیزه‌های ظاهری جنگ‌اند. (بوتول: ۱۳۵۵: ۴۳) عوامل اقتصادی، عدم احترام به حق مالکیت ملل، زیرپانهادن اصل تساوی حقوق ملت‌ها و عدم آشنایی ملل با حقوق دیگر کشورها نیز عوامل اصلی برافروخته‌شدن آتش جنگ در سده‌های اخیر بوده‌است. بهار نیز علت‌هایی جامعه‌شناسانه و اخلاقی را برای جنگ‌هایی که در روزگار حیاتش بر سرزمین ایران گذشته برمی‌شمارد که نشان می‌دهد از نگاه او، بعد اخلاقی قضیه پررنگ‌تر است:

| | |
|-----------------------------|------------------------------|
| جان می‌تپد ز رأی ذوی‌الآرا | خون می‌چکد ز کلک‌سیاسیون |
| صلح و سداد گم شده از دنیا | جور و فساد سرزده در گیتی |
| درهم فتاده‌اند پلنگ‌آسا | قومی پلنگ‌خوی ز هر گوشه |
| دیوان آهنین‌دل و آهن‌خا | گرگان آدمی‌رخ و آدم‌خوار |
| این جان آن کند به ره یاسا | آن خوی این مکد ز ره پلنتیک |
| میران نشسته‌اند چو اژدها | و آنکه به خیره بر زبر هر گنج |
| هر یک به سر نهفته بسی سودا | هریک به دل گرفته بسی امید |
| صد جوی خون روان شود از صحرا | هرساعتی به آرزوی این قوم |

(دیوان، ج ۱: ۲۷۰)

یکی از عمده‌ترین علت‌های شعله‌ورشدن آتش جنگ در کشورها، درگیری‌ها و اختلافات داخلی است. از نظر ریخت‌شناسی جنگ (war morpholog)، «مشخصه این نوع از جنگ،

تلفات سنگین، طولانی بودن، و تخریب روحیه ملی و معنوی افراد جامعه است.» (ادیبی سده، ۱۳۸۵: ۳۸ و ۳۹) جنگ و کشمکش‌های داخلی، باعث ضعف نیروی کشور در سطح کلان می‌شود و به قدرت‌های فرصت‌طلب و بدطینت، این فرصت را می‌دهد که با سوءاستفاده از ضعف داخلی، از عرصه خارجی بر آن سرزمین بتازند و آن را نابود کنند. بهار با علم به این موضوع، در شعر زیر به پند و اندرز پرداخته است:

چون عدو در کمین بود زنه‌ار دست از شنعت رفیق بدار
دو کبوتر که بال هم شکند لقمه گربه را درست کنند
(دیوان، ج ۲: ۵۳۰)

او در جایی دیگر، علت جنگ‌افروزی گروهی از افراد را آگاه نبودن آنها نسبت به اسرار مهر و محبت می‌داند. او معتقد است تمدن‌هایی که بر پایه خوردن و شهوت‌رانی استوار است، نمی‌تواند به دنبال برقراری صلح و آرامش باشد. پس از نظر او، جنگ‌افروزی، کار انسان‌های بی‌فرهنگ و درنده‌خوست:

ز راز مهر و محبت اگر شوند آگه مبارزان جهان تیغ درنیام کنند
تمدنی که اساسش ز حلق و جلق به پاست به صلح و سلم چه سان مردمش دوا کنند؟
(دیوان، ج ۱: ۶۷۶)

یکی از علل عمده جنگ‌ها، «احساس ملل از احساس تحقیر نسبت به یکدیگر است.» (ادیبی سده، ۱۳۸۵: ۲۶) در همین راستا، شوقی تعصب نژادی را ریشه جنگ جهانی اول می‌داند و به پروردگار می‌گوید: و یلهلم دوم، پادشاه آلمان، ادعای خدایی می‌کند و از ملوک تو جز اندکی را به تو نمی‌دهد.

قد قام غلیومٌ خطیباً، فما أعطاک من مُدککِ إلا القلیل
(دیوان ج ۴: ۲۲۵)

شاعر، ریشه این احساس نادرست و تعصب بی‌جا را نادانی و جهل صاحبان آن می‌داند و جنایت جهل، در حق انسان‌های نادان را دارای پیشینه‌ای بس دراز می‌بیند:

جِنایَةُ الْجَهْلِ عَلٰی اَهلِهِ قَدِیْمَةٌ ، و الْجَهْلُ بئْسَ الدَّلِیلُ
(همان: ۲۲۶)

۲-۲-دائمی بودن جنگ

جنگ، حقیقتی تلخ و دردناک در حیات بشر است که از ابتدای تاریخ وجود داشته است و تا همیشه نیز خواهد بود. «تاریخ آن، تاریخ حیات بشر و پیدایش آن، همزاد هبوط انسان بر زمین است.» (ادیبی سده، ۱۳۸۵: ۷) بهار به این قدمت و تداوم همواره ایمان دارد؛ آنگاه که در ببحوحه جنگ چین و ژاپن، موجبات جنگ دوم جهانی در پشت پرده‌های سیاست فراهم می‌شد و دولت‌های زورمند عالم، به‌ظاهر سخن از ترک سلاح می‌گفتند و در باطن، هدف خود را استعمار ملت‌های ضعیف قرار داده بودند، بهار در قصیده‌ای به نام «خیال خام»، به همیشگی بودن جنگ در میان جوامع اشاره کرده و ادعای ایجاد صلح میان کشورها را تنها یک ژست سیاسی از سوی کشورهای استعماری تلقی کرده است:

کسانی که شور به ترک سلاح عام کنند خدنگ غمزه خونریز را چه نام کنند؟
مسلم است که جنگ از جهان نخواهد رفت ز روی وهم گروهی خیال خام کنند
گمان مبر که برای نمونه مدعیان به صلح دادن ژاپون و چین قیام کنند
(دیوان، ج ۱: ۶۷)

از نظر شاعر، مردم عوام نیز از این حقیقت آگاهند و می‌دانند که «بشر نمی‌تواند این بلای دوست‌داشتنی را از زندگی خود دور نماید و بدون جنگ، زندگی برای گروهی، سخت کسل‌کننده و یکنواخت خواهد شد» (همان: ۷) پس فریب این ادعاهای دروغین را نمی‌خورند:

نعوذ بالله اگر مردم ستم‌دیده فریب خورده بر این معنی احترام کنند
(دیوان، ج ۱: ۶۷۶)

جنگ، نوعی پویش اجتماعی است که در جریان تغییر و تکامل جامعه بشری روی می‌دهد؛ از همین رو و با توجه به تغییرات دائمی جامعه بشری که موضوع مورد بحث جامعه‌شناسی کلان است، می‌توان دائمی بودن این پدیده را توجیه کرد. (می‌یر، ۱۳۶۸: ۱۲۳)

بهار در قصیده «انسان و جنگ»، آدمی را علت اصلی جنگ افروزی‌ها می‌داند و معتقد است که اگر روزی اسباب مادی و معنوی جهان، در جهت نابودی همیشگی جنگ فراهم شود، این خود آدمی خواهد بود که مانع نابودی جنگ می‌شود. از نظر بهار، مردم همگی برای

جنگیدن، از مادر متولد شده‌اند و به همین خاطر، همواره آماده جنگیدن‌اند. پدیده جنگ، «یک عنصر ذهنی است؛ یعنی نیت دارد. مفهوم این عنصر، آن است که جنگ، امری تصادفی و خودبه‌خودی نیست بلکه یک تصمیم و نیت گروهی است» (ادیبی سده، ۱۳۸۵: ۳۳) و از همین رو، تا آنگاه که انسان‌ها زنده‌اند، جنگ نیز در صحنه این جهان پابرجا خواهد ماند:

بشوید جهان دست، لیک آدمی همی تا بود جنگ جوید همی
 که مردم به جنگ اندر آماده‌اند ز مادر همه جنگ را زاده‌اند
 رود جنگ آنگه ز گیتی به در که نه ماده برجای ماند، نه نر
 (دیوان، ج ۲: ۲۷۲-۲۷۴)

او در جای دیگر و در تأیید این مطلب، جنگ را میان آدمیان امری دائمی و همیشگی می‌داند. داستانی که بهار در این مضمون نقل می‌کند، بسیار زیبا و تأمل برانگیز است؛ در این داستان، دو دوست، پس از دعوایی سخت، بار دیگر به آشتی و دوستی می‌گرایند. شخص سومی از آنها می‌پرسد: شما که قرار بود دوباره با هم این چنین دوست شوید، چرا آن‌گونه به هم ناختید؟ پاسخی که این فرد می‌شود، بسیار جالب و درخور اندیشه است؛ یکی از آن دو، می‌خندد و می‌گوید: این خوشی و شادمانی ما، آشتی دائمی نیست بلکه فاصله‌ای تا جنگی دیگر است:

یکی دوستی را بیازرد سخت پس آنگه سوی قاضی‌اش برد سخت
 پس از رنج و بدنامی و گیرودار چو روز نخستش بدو گشت یار
 یکی گفتش ای مرد کارت چه بود در این دوستی گیرودارت چه بود
 چرا ز آشتی دست برداشتی چو بایستی‌ات باز کرد آشتی
 بخندید و گفت آشتی نیست این که جنگ دگر را میانجی است این
 (دیوان، ج ۲: ۳۳۲)

شوقی نیز معتقد است که جنگ میان حق و باطل، همواره وجود داشته و خواهد داشت. او معتقد است از زخم‌های ناشی از نبرد حقیقت با باطل، تا روز قیامت خون خواهد چکید:

كلُّ الجراح لها لتائمٌ من عزاءٍ أو نسایه
 إلاَّ جراح الحقِّ فی عصر الحَصافه و الدرّایه

ستظل داميةً إلى يوم الخصومة والشكايه
(دیوان، ج ۱: ۳۷۱)

۲-۳- توصیه به خودداری از جنگ

ضرورت جنگ یا خودداری از آن و ابقای صلح، از موضوعاتی است که از دیرباز نویسندگان و متفکرین را به دو دسته متمایز تقسیم کرده است: دسته‌ای، جنگ را برای تکامل طبیعی تمدن نوع بشر سودمند می‌پندارند و دسته‌ای هم به عکس، صلح را کمال مطلوب سیاست پنداشته، به خودداری از جنگ به‌عنوان امری قبیح می‌پردازند. (نخجوان، ۱۳۱۸: ۱۶)

از نظر ایشان، غول جنگ، سایه‌ای هولناک دارد که به هر سرزمینی پانهد، شومی و نامبارکی را با خود می‌آورد. بهار با ایمان به این قضیه و به‌عنوان کسی که در طول زندگی خود، بارها طعم تلخ جنگ‌های داخلی و خارجی سرزمینش را چشیده، در آخرین روزهای زندگی خود، با کوله‌باری از خاطرات و تجربیات ناگوار ناشی از جنگ، در قصیده «جغد جنگ»، با آرزوی رسیدن به آرامش و صلح، همگان را از برافروختن آتش جنگ برحذر داشته و معتقد است که فرمانده همه جنگ‌ها، شیطان است:

الاحذر ز جنگ و جنگ بارگی که آهریمن است مقتدای او

(دیوان، ج ۱: ۷۹۷)

او در جای دیگر، کلاغ را که نماد شومی و بدبختی است، راهنمای جنگ می‌داند و معتقد است که آنان که دنباله‌رو کلاغ باشند، به کج‌راهه می‌روند. او سرنوشت انسان‌هایی را که در پی جنگ افروزی باشند، خواری و زبونی می‌داند و معتقد است که باید عطای این پدیده شوم اجتماعی را به لقایش بخشید چرا که هر دو از هم پلیدتر و نامیمون‌تر هستند:

بود یقین که زی خراب ره برد کسی که شد غراب رهنمای او

به‌خویشتن هوان و خواری افکند کسی که در دل افکند هوای او

عطاش را نخواهم و لقاش را که شوم‌تر لقاش از عطای او

لقای او پلید چون عطای وی عطای او کریه چون لقای او

(دیوان، ج ۱: ۷۹۸)

او معتقد است که اکنون، افکار عمومی جهان به حدی از بلوغ رسیده است که آدمیان بتوانند «جغد شوم جنگ» را در پای «کبوتر سپید آشتی» سر ببرند و جهان را به سوی آرامش و صلح جاودان رهنمون شوند:

زهی کبوتر سپید آشتی که دل برد سرود جان‌فزای او
رسید وقت آنکه جغد جنگ را جدا کنند سر به پیش پای او
(دیوان، ج ۱: ۲۹۹)

با شعله‌ور شدن آتش جنگ جهانی اول، شاعر مصری که از درامان ماندن کشور خود از آسیب‌های احتمالی جنگ، خوشحال است، با لحنی مسالمت‌آمیز، از صلیب سرخ می‌خواهد که با پراکندن مهربانی و دوستی در میدان‌های جنگ، برای آسان‌تر شدن تحمل رنج جنگ، به یاری آدمیان برخیزد. او از این نهاد می‌خواهد که همچون ابراهیم، در دل آتش شعله‌ور جنگ‌افروزان فرورود و آن را خاموش کند. شوقی، دعا می‌کند که این سازمان، از دست کسانی که به دنبال نابود کردن صلح جهانی هستند، نجات یابد:

سر یا صلیب الرفق فی ساح الوغی، وأنشُرْ علیها رحمةً وحناناً
وادخلْ علی الموتِ الصفوفِ مؤسباً، و أعینْ علی آلامه الإنساناً
وإذا الوطیسُ رمی الشبَابَ بناره، خُضْ کالخلیلِ إلیهمُ النیراناً
وسلِمَتْ یا حرمَ المعارکِ من یدِ، هدَمَتْ لِسلمِ العالمینِ کیاناً
(دیوان، ج ۱: ۳۶۵ و ۳۶۶)

ترجمه: شجاع، کسی است که از آزار رسانیدن به دیگری بترسد و ترسو، آن است که در جنگ‌افروزی و به پا کردن شر، بی‌باک است.

در سال‌های اوج جنگ جهانی اول، احمد شوقی که از برافروزدگان آتش جنگ، دلخور است، در قصیده «الهلال والصليب الأحمران»، با سرزنش این افراد، آنها را سرکشانی می‌داند که بر مرکب نادانی و کوری سوارند. اینان برای کشورگشایی می‌جنگند و برای خودشان، حق سیادت بر مردم قائل‌اند. آنها همان کسانی هستند که زن‌ها را تیم می‌کنند و کودکان را به عزای پدران خود می‌نشانند. شاعر مصری، با بیانی عتاب‌آلود، به این افراد

می‌گوید: هر زخمی بهبود می‌یابد یا به‌دست فراموشی سپرده می‌شود، به‌جز زخمی که در روزگار برتری علم و عقل، بر پیکر حقیقت وارد می‌شود. از چنین زخمی، تا روز قیامت و تا آن هنگام که صاحبان حق به استیفای حقوق خود برخیزند، خون خواهید چکید و همواره تازه خواهد بود:

يا أَيُّهَا الْبَاغُونَ رِكَابَ الْجِهَالَةِ وَالْعَمَايَةِ
أَلْبَاعِثُونَ الْحَرْبَ حَيًّا لِّلْتَوْسُوعِ فِي الْوَلَايَةِ
أَلْمَدْعُونَ عَلَى الْوَرَى حَقَّ الْقِيَامَةِ وَالْوَصَايَةِ
أَلْمُتَّكِلُونَ، الْمُتَمَوِّنُونَ الْهَادِمُونَ بِلَانْهَائِهِ
كُلُّ الْجِرَاحِ لَهَا التَّنَامُ مِنْ عَزَاءِ أَوْنَسَائِهِ
إِلَّا جِرَاحَ الْحَقِّ فِي عَصْرِ الْخَصَافَةِ وَاللِّدْرَايَةِ
سَتَظَلُّ دَامِيَةٌ إِلَى يَوْمِ الْخِصْمَةِ وَالشَّكَايَةِ
(دیوان، ج ۱: ۳۷۰ و ۳۷۱)

۲-۴- تاثیر فرهنگ، نژاد و محیط جغرافیایی در بازتاب پدیده جنگ در شعر دو شاعر بازتاب پدیده جنگ و توصیفات وابسته به آن در شعر بهار، جزیبی تر و گویاتر از شعر شوقی است. او در قصیده « پیام به انگلستان »، به تشریح توان نظامی این قدرت بزرگ می‌پردازد. نوع توصیف امکانات رزمی از سوی بهار، واژگان مورد استفاده او، وزن شعر و نیز نوع تصویرسازی‌های شاعر، نشان از دقت وی در بیان زوایای مختلف امور و نیز تدثیر زبان، فرهنگ و جغرافیای شاعر در نوع نگاه او دارد.

کوه در کوه موتور بینی و طیاره و توپ دشت در دشت سپه بینی و ترتیب نزال
ناو جوشن بر بینی زده صف اندر صف مرغ بمب‌افکن بینی زده بال اندر بال
مرغ بمب‌افکنشان، تیزتر از مرغ هوا ناو بالن‌برشان بیشتر از ماهی بال
(دیوان، ج ۱: ۷۲۷)

قصیده « جغد جنگ » بهار که هنر استعاره‌آفرینی شاعر در آن به اوج رسیده، آخرین سروده اوست. وی، این قصیده را به تقلید از منوچهری و در وزنی نامتعارف در شعر فارسی سروده است. (خطیبی، ۱۳۸۳: ۱۰۶) او در این قصیده، به نفرین جنگ پرداخته و خواستار

توقف آن، نه تنها در ایران بلکه در همه جهان شده است. بهار، در توصیف بمب اتم، به سرنوشت کشور ژاپن که مورد هجوم اتمی آمریکا واقع شد، می پردازد و می گوید: بمب اتم اگر در سرزمینی فرود بیاید، گیاهان و جانوران آن را از بین می برد. هیچ موجود زنده ای برجای نمی ماند، پیکر آدمیان همانند مرغ، کباب می شود و سقف خانه ها، جایگزین سیخ های کباب می شود. دقت در تصاویر، واژگان، و نوع بیان بهار، به خوبی انعکاس دهنده فرهنگ، نژاد و جغرافیای پارسی است:

| | |
|---------------------------------|-------------------------------|
| نماند ایچ جانور به جای بر | نه کاخ و کوخ و مردم و سرای او |
| به ژاپن اندرون یکی دو بمب از آن | فتاد و گشت باژگون بنای او |
| تو گفتی آنکه دوزخ اندر و دهان | گشاد و دم برون زد ازدهای او |
| سپس به دم فروکشید سربه سر | زخلق و وحش و طیر و چارپای او |
| شد آدمی به سان مرغ بایزن | فرسپ خانه گشت گردنای او |

(دیوان، ج ۱: ۷۹۸)

زرین کوب معتقد است که بهار در سرودن این قصیده، قدرت قریحه نشان داده و «شیوه منوچهری را با قدرت، تتبع و احیا کرده است.» (زرین کوب، ۱۳۷۵: ۵۰۶)

توصیف صحنه های کارزار، حجم نسبتاً بالایی از اشعار سیاسی شوقی را در شرح نبرد عثمانیان و یونانی ها، به خود اختصاص داده است. این توصیفات، گاهی سطحی، گذرا و فاقد صور خیال است و گاهی آن قدر قوی می شود که برای امر محسوس و نه چندان دلچسبی مانند جنگ، تصاویری فوق العاده زیبا و خیال انگیز در کنار هم قرار می گیرند. او با ذکر طرفین محسوس، ناوگانی را که عثمانیان از بعضی بنادر آورده و به وسیله آن، با شتاب به سمت تنگه بسفور حرکت کرده اند، به غازهای سپید شناور در آب تشبیه کرده است:

| | |
|-----------------------------|---------------------------|
| و کم فتحوا الثغورَ بلاتوانٍ | و بالأسطول جاؤوا من موانی |
| وللبسفورِ طاروا فی ثوانٍ، | فأهلاً بالأوزَّ العائمینا |

(دیوان، ج ۱: ۲۰۸)

بازتاب پدیده جنگ در شعر شاعر عرب، گاهی نیز رنگ و بوی شعر جاهلی به خود می گیرد. موسیقی و وزن شعر نیز شباهت زیادی به اوزان شعر جاهلی دارد. از همین روی است که شوقی ضیف، درباره تسلط احمد شوقی بر موسیقی و عروض عربی می گوید: «هیچ واژه یا لفظ موسیقایی که شوقی آن را نشناسد، وجود ندارد؛ او بر همه قالب‌های صوتی احاطه کامل دارد.» (شوقی ضیف، ۱۹۷۵: ۳۵) برخی توصیفات شوقی، به گونه‌ای است که گویی در میانه میدان جنگ‌های جاهلی ایستاده است و با واژگان، تصاویر و اصطلاحات خاص آن دوره و نیز محیط و فرهنگ عربی در حال تشریح کارزار است:

كَأَنَّ نِدَاءَ الْجَيْشِ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ دَوَى رِيَّاحٍ فِي الدَّجَى تَتَذَابُ
كَأَنَّ عِيُونَ الْجَيْشِ، مِنْ كُلِّ مَذْهَبٍ مِنْ السَّهْلِ، جَنْ جَوْلٍ فِيهِ جُوبٌ
كَأَنَّ الْوَعْيِ نَارٌ، كَأَنَّ الرَّدَى قِرَى، كَأَنَّ وِرَاءَ النَّارِ حَاتِمٌ يَأْدُبُ
كَأَنَّ الْوَعْيِ نَارٌ، كَأَنَّ بَنَى الْوَعْيِ فَرَّاشٌ، لَهُ فِي مَلْمَسِ النَّارِ مَأْرَبٌ
(دیوان، ج ۱: ۱۷۲ و ۱۷۳)

۲-۵- تغییر معنای جنگ به عنوان یک امر مطلوب

در فرهنگ ملل گوناگون، «جنگ» مفهومی ناگوار و منفی به شمار می آید اما مفهوم این پدیده، گاه دچار تحولات ریخت‌شناسانه ای می شود که بر اساس گرایش‌ها و نوع نگاه افراد، تغییر می کند (کاپلو و ونسن، ۱۳۸۹: ۳۳)؛ به عنوان نمونه، اگر جنگ با منافع شاعر و یا کشور او همسو باشد، در شعر او تبدیل به یک مفهوم مثبت می شود. این موضوع درباره هر دو شاعر صدق می کند؛ بهار بر این اعتقاد است که اگرچه دولت ایران در عهد نادرشاه، درگیر جنگ و درگیری‌های شدید بوده است، همین جنگ‌ها و کشورگشایی‌ها، چون همواره با پیروزی ایران همراه بوده، برای این سرزمین منشأ خیر و برکت و منبع آسایش و نظم و امنیت بوده است:

گرچه بد دولت ایران به گه نادر شاه لیک همه تیغ و همه تیر و همه رزم و همه جنگ
از آن رزم بد ایران را آسایش و بزم هم از آن جنگ بد ایران را آرایش و هنگ

هر کجا یکره یکران ملک پای نهاد از سر فخر برافراشت سر از هفت اورنگ
(دیوان، ج ۱: ۲۱۹)

احمد شوقی، یکی از حامیان سرسخت امپراطوری عثمانی به‌شمار می‌آید. او همواره و در همه شرایط، از ترکان اسلامی دفاع می‌کرد و ایشان را برترین خلفای اسلامی می‌دانست. این جانبداری و تعصب، در اواخر حکومت عثمانیان که دارای ضعف‌های فراوان و سیاست‌های نادرست فراوان بودند نیز ادامه داشت. این در حالی است که «دعوت به تشکیل یک خلافت عربی به جای خلافت عثمانی و نیز جدایی کشورهای عربی از سلطنت عثمانی با هدف تشکیل یک دولت مستقل عربی، از سوی افرادی چون کواکبی و نجیب عزوزی شدت می‌گرفت.» (حسن فهمی، ۱۹۵۹: ۴۱) عبدالعزیز المقالح، این شیوه شوقی در مدح را گناه بزرگ او می‌داند و معتقد است: «گناه بزرگ شوقی، عدم آفرینش تجارب شعری پخته و اصیل در زمینه مدح نیست بلکه گناه اصلی او، اعتیاد به مدیحه‌سرایی و تلاش برای پیراستن خود مضمون مدح است» (المقالح، ۱۹۸۴: ۲۵)؛ به‌عنوان نمونه، در سلسله جنگ‌های میان ترکیه و یونان، شاعر در قصیده «صدی الحرب» که آن را در دوره حکومت سلطان عبدالحمید ثانی سروده‌است، با ایجاد یک زاویه دید مثبت نسبت به جنگ، شمشیر این سلطان را باعث برتری و پیروزی دین اسلام و نشان پادشاهی در میان مردمان و وسیله ادب کردن سرکشان می‌داند. تفاوت نگاه به جنگ، به خاطر جانبداری از سلطان عثمانی کاملاً واضح است:

بسیفک یعلو الحق، والحق أغلب و ما و يُنصِرُ دینُ اللّهِ أیّانَ تَضَرِبُ
السيفُ إلا آیهُ المُلکِ فی الوری و لا الأمرُ إلا للذی یتغلبُ
فأدبُ به القومَ الطُّغاةَ: فإنه لنعمَ المربی للطحاةِ المؤدَّبُ
(دیوان، ج ۱: ۱۵۱)

او در ادامه، حمله به ارمنستان و یونان از سوی ترکان عثمانی و تهدید سرزمین ایشان را می‌ستاید و شمشیر عثمانیان را به صبح صادقی تشبیه می‌کند که قابل انکار نیست:

و مملکة الیونان محلولة العری رجاًؤک یعطیها، و خوفک یسلب
هددت أ میراً المؤمنین کیا نها بأسطع مثل الصبح لا یتکذب
(دیوان، ج ۱: ۱۵۲)

جنگ‌های پادشاهان عثمانی و بویژه عبدالحمید دوم، آن‌چنان در نظر شوقی، مقبول و نیکوست که شاعر اصل نامیمون بودن و شومی جنگ را فراموش و با افتخار، پادشاه عثمانی را به اسکندر تشبیه می‌کند و حتی بر این باور است که فتوحات او، از اسکندر نیز نامورتر است. این درحالی است که در تاریخ، اسکندر مقدونی، فرمانده‌ای خونریز و بی‌رحم شناخته می‌شود؛ انگار شوقی آن‌قدر غرق در شادمانی پیروزی‌های عثمانیان است که این مسئله را فراموش کرده‌است.

و إن یذکروا إسکندراً و فتوحه فعهذک بالفتح المحجّل أقرب
(دیوان، ج ۱: ۱۵۴)

شاعر در ادامه همین قصیده، شمشیر عبدالحمید را به برق مرگ تشبیه می‌کند. این تشبیه، چندان نیکو نیست و بیشتر مدح شیهه به ذم است چرا که در روزگاری که جهان، خود آستن جنگ‌ها و کشتارهای بسیار است، ممدوحان جنگ‌افروز چندان محبوب افکار عمومی عالم نیستند:

فلما استللت السیف أخلب برقهم وما کنت یا برق المنیة تُخلب
(دیوان، ج ۱: ۱۵۴)

۲-۶- تمجید از فرماندهان جنگی

رابطه محیط اجتماعی اطراف با سپاهیان و سربازان یک سازمان نظامی، از جمله مسائلی است که مورد توجه جامعه‌شناسان جنگ است. (می‌یر، ۱۳۶۸: ۱۰۹) از آنجا که «موضوع روحیه نبرد، در مرکز ثقل بسیاری از عوامل مؤثر و مورد تأکید دانش جامعه‌شناسی در سرنوشت جنگ قرار دارد» (همان: ۱۳۴)، این مسئله در شعر شاعران نیز نمودی همیشگی داشته‌است. این موضوع، در اشعار هر دو شاعر قابل رؤیت است. بهار، با مدح فرماندهان ملی، چون ستارخان، باقرخان و سردار اسعد، آنها را باعث استحکام بنیان کشور و پشتیبانی برای همسایگان می‌داند.

| | |
|---|---------------------|
| یاد باد و شاد باد آن سرو آزاد وطن | حضرت ستار خان |
| آن که داد از رادی و مردانگی داد وطن | اندر آذربایجان |
| راد باقرخان کز او شد سخت بنیاد وطن | شاد بادا جاودان |
| یاد بادا ملت تبریز و آن مردان کار | مایه های افتخار |
| یاد باد آن جیش گیلان و آن همه غرنده شیر | وان یورش های بزرگ |
| وان مهین سردار اسعد وان سپهدار دلیر | وان جوانان سترگ |
| یاد باد آن در سفارتخانه از جان گشته سیر | چون ز شیر آشفته گرگ |

(دیوان، ج ۱: ۲۴۱)

او در جایی دیگر، علت جنگ افروزی گروهی از افراد را آگاه نبودن آنها نسبت به اسرار مهر و محبت می داند. او معتقد است تمدن های استوار بر پایه خوردن و شهوت رانی، نمی توانند به دنبال برقراری صلح و آرامش باشند؛ پس، از نظر او، جنگ افروزی، کار انسان های بی فرهنگ و درنده خوست:

ز راز مهر و محبت اگر شوند آگه تمدنی
مبارزان جهان تیغ در نیام کنند
که اساسش ز حلق و جلق به پاست
به صلح و سلم چه سان مردمش دوا کنند؟
(دیوان، ج ۱: ۶۷۶)

عمر مختار (۱۸۶۲ - ۱۹۳۱)، پشاهنگ یک حرکت انقلابی و مجاهدی بود که هدف والای آزادی سرزمین های اسلامی از لوٹ استعمار را دنبال می کرد. او بیست سال در مبارزه با استعمار انگلیس در مصر، استعمار فرانسه در سودان و استعمار ایتالیا در لیبی حضور داشت (الحر، ۱۹۹۲: ۱۷۳) و توانست ضربات سنگینی را بر پیکر استعمار اروپایی وارد کند و در نهایت، توسط ایتالیایی ها دستگیر و به سال ۱۹۳۱ اعدام شد. (زرکلی، ۱۹۶۹: ۳/۱۳۴) احمد شوقی با بزرگداشت این شخصیت عظیم، پیکر او را که در میان شنزارها رها شده، پرچم و نوری برای بیدارسازی مردم می داند:

رَكَرُوا رُفَا تَكَكَ فِي الرَّ مَالِ لِيَاءَ يَسْتَنْهَضُ الْوَادِي صَبَاحَ مَسَاءَ
 يَا وَيْحَهُمْ نَصَبُوا مَنَارًا مِنْ دَمٍ، تُوْحِي إِلَى جَبَلِ الْغَدِ الْبَغْضَاءَ
 (دیوان، ج ۳: ۳۱۴)

شاعر در ادامه، به ویژگی‌های نیکوی عمر مختار اشاره می‌کند و او را شمشیری می‌داند که عزم و اراده را به دیگران می‌آموزد. از نظر او، عمر مختار انسانی است که برای به‌دوش کشیدن رسالتی بزرگ، از سوی خداوند انتخاب شده‌است و به‌همین خاطر است که بسیار ساده و فقیرانه زندگی می‌کند. شاعر مصری، قهرمان را کسی نمی‌داند که به‌محض فراهم آمدن آب در آن فرورود؛ از نگاه او، قهرمان کسی است که با وجود امکان نوشیدن آب، از تشنگی بمیرد و عمر مختار، مصداق حقیقی این ابیات است.

يَا أَيُّهَا السَّيْفُ الْمَجْرَدُ بِالْفَلَا، يَكْسُو السَّيْفَ عَلَى الزَّمَانِ مَضَاءَ
 خَيْرَتٌ فَاخْتَرْتَ الْمَيِّتَ عَلَى الطَّوِيِّ لَمْ تَبْنِ جَاهًا، أَوْ تَلَمَّ ثَرَاءَ
 إِنَّ الْبَطُولَةَ أَنْ تَمُوتَ مِنَ الظَّمَا، لَيْسَ الْبَطُولَةُ أَنْ تَعْبُ الْمَاءَ
 (دیوان، ج ۳: ۳۷۴)

تمجید از عمر مختار و پاسداشت او، به‌همین جا منتهی نمی‌شود. از نظر شوقی، عمر، اکنون که به دست ایتالیایی‌ها دستگیر شده، شیری است که در غل و زنجیر هم نعره می‌کشد و از روی ضعف و بیچارگی، تسلیم نمی‌شود.

الْأَسَدُ تَزَارُّ فِي الْحَدِيدِ، وَلَنْ تَرَى فِي السَّجْنِ ضَرْغَامًا بَكِي اسْتِخْدَاءَ
 (دیوان، ج ۳: ۳۱۶)

به هنگام اعدام عمر مختار، شوقی حرکت انسان بزرگی را به‌سوی مرگ می‌بیند که کارش مداوای زخم‌ها و آزادی اسیران است. او هیچ‌گاه به دوستان خود خیانت نمی‌کند و حتی دشمنان را نیز مورد نیکویی و احسان خود قرار می‌دهد:

دفعوا إلى الجَلَادِ أَغْلَبَ مَا جَدَا يَا سُوَ الْجِرَاحِ، وَ يُطَلِّقُ الْأَسْرَاءَ
وَيُشَاطِرُ الْأَقْرَانَ دُخْرَ سِلَاحِهِ، وَيَصُفُّ حَوْلَ خِوَانِهِ الْأَعْدَاءَ
(دیوان، ج ۳: ۳۱۶)

پس از اعدام عمر مختار، شوقی که بسیار متأثر و دل‌تنگ است، به عتاب ملت خویش روی می‌آورد و از آنها می‌پرسد: اگر بخواهم برای این قهرمان، مرثیه‌سرایی کنم، آیا کسی به سخنان من توجهی می‌کند یا اینکه همه گوش‌ها بسته و ناشنوا گشته‌اند؟ او از مردم می‌پرسد: رهبری بزرگ چون عمر مختار، رفت و تنها شما مانده‌اید؛ برخیزید و انسان‌های بزرگ را به رهبری خود برگزینید و جوانان شما نیز باید بار سنگین نبرد را بر دوش کشند. این شعر، «دیدگاه عمیق شاعر در پرداختن به موضوع و ویژگی‌های هنری یک قصیده مترقی عربی را در خود دارد و مجموعه‌ای است که رثای سوزناک و ستایش از آزادی را به‌طور همزمان در خود جمع کرده‌است.» (المقاله، ۱۹۸۴: ۲۸) علاوه بر این، قصیده یادشده، از موارد معدودی است که در آن، شوقی که همگان او را شاعری محافظه‌کار و میانه‌رو می‌دانند، این چنین لحن حماسی به کلام خویش می‌بخشد و با تشویق مردم به قیام، مبارزه را به‌عنوان تنها راه مقابله با استعمار به ایشان نشان می‌دهد:

يَا أَيُّهَا الشَّعْبُ الْقَرِيبُ، أَسَامِعُ أُمَّ فَأَصْوَعُ فِي عُمَرِ الشَّهِيدِ رِثَاءَ؟
الْجَمَّتْ فَائِكُ الْخَطُوبِ، وَ حَرَّمَتْ أَدْنِيكَ، حِينَ تُخَاطَبُ، الْإِصْغَاءَ؟
ذَهَبَ الزَّعِيمُ، وَأَنْتَ بَاقِي خَالِدٌ، فَأَنْقُدْ رِجَالَكَ، وَاخْتَرِ الزُّعَمَاءَ
وَأَرِحْ شِيُوخَكَ مِنْ تَكَالِيفِ الْوَعْيِ، وَاحْمِلْ عَلَيَّ فِتْيَانِكَ الْأَغْبَاءَ
(دیوان، ج ۳: ۳۱۷)

۲-۷- برشمردن پیامدهای جنگ

جنگ، و به‌طور وسیع‌تر توسط به نیروی مسلح، جنبه‌ای از رفتار رایج شمرده شده و بین ملت‌ها و دولت‌ها همواره برقرار بوده‌است. این تعارض‌های مسلحانه، تلفات انسانی و مادی قابل توجهی را در پی داشته‌است. (کاپلو و ونسن، ۱۳۸۹: ۹) بهار، در قصیده «لابه حکیم» که آن را مقارن با شروع

جنگ اوّل جهانی سروده‌است، با اشاره به برخی نتایج شوم و منفی جنگ، پادشاه وقت ایران را از برافروختن آتش جنگ برحذر می‌دارد و ریخته‌شدن خون‌های پاک، بی‌فرزند شدن مادران و بی‌پدر شدن کودکان را گوشه‌ای از این دستاوردهای نامیمون می‌داند:

ای خود بر نهاده پی پر خاش این وی تیغ بر کشیده پی هیجا
 خون پاک ملت یزدان است چندین هزار بچه بی بابا
 (دیوان، ج ۱: ۲۷۱ و ۲۷۲)

با آغاز جنگ جهانی دوم، علی‌رغم اعلام بی‌طرفی از سوی ایران، نیروهای شوروی از شمال و شرق و نیروهای انگلستان از جنوب و غرب، به بهانه حضور جاسوسان آلمانی در ایران، به کشورمان حمله و شهرهای سر راه را اشغال کردند و به سمت تهران آمدند. ارتش ایران، به سرعت متلاشی شد و رضا شاه، ناچار به استعفا گردید و سلطنت به پسر و ولیعهد او، محمدرضا، انتقال یافت. در این شرایط، اوضاع ایران فقیر و ناتوان، به شدت آشفته بود و ایران، بیماری در حال احتضار را می‌مانست که امیدی به بهبود آن نمی‌رفت؛ منابع آن به غارت رفته بود و مردم بسیاری کشته شده یا از گرسنگی و قحطی در حال مرگ بودند. بهار به انگلیسی‌ها می‌گوید:

هیچ با حاصل دهقان نکند سیل ملخ آنچه با حاصل این ملک نمودید امسال
 همه بردید و چریدید و بکردید انبار ز جوب و ز بقول و ز پیاز و ز ذغال
 برزگر گرسنه و جیش بریتانی سیر شهر بی توشه و اردو ز خورش مالامال
 (دیوان، ج ۱: ۷۲۸)

پیامد وحشی‌گری‌های انگلیس در ایران، گرسنه ماندن مردم و مرگ بسیاری از آنان است. شاعر هشدار می‌دهد که حتی اگر روزی سرزمین ایران از وجود نیروهای انگلیسی پاک شود و کشور به استقلال برسد، چون مردم از پافشاری و رعیت‌همگی مرده‌اند، کشور قادر نخواهد بود که زیر بار این فجایع کمر راست کند و به حالت اولیه خویش بازگردد:

گیرم این آب و زمین گشت ز بیگانه تهی هم از استقلال افزود به جاه و به جلال
چون جماعت رود از دست، چه سود آب و زمین چون رعیت فتد از پای چه سود استقلال؟
(دیوان، ج ۱: ۷۲۷)

یکی دیگر از پیامدهای جنگ، کشته شدن افراد و بی‌خانمان شدن مردم است. از آنجا که «جنگ، عنصر مسلحانه و خونین دارد و در کلیه جنگ‌ها، خونین بودن و نابودی امکانات مادی و معنوی یکی از ویژگی‌های مهم است» (ادیبی سده، ۱۳۸۵: ۳۳)، شاعر ایرانی با برشمردن برخی موارد هولناک، مثل صدای توپ و تانک، بانگ صاعقه، غرش طوفان و نعره آتش‌فشان، ضمن اعتراف به ترس آور بودن این پدیده‌ها، آه و ناله مردمی را که بی‌خانمان گشته و خان‌ومان خود را از دست داده‌اند، از همه موارد بالا، خوف‌انگیزتر می‌داند. هدف او از بیان این موارد، ترساندن جنگ‌افروزان از برپایی آتش‌پیکار و بیم‌دادن ایشان از عواقب مادی و معنوی‌ای است که ممکن است دامان هر کینه‌توز جنگ‌افروزی را بگیرد:

هست صوتی بس مهیب و خوفناک بانگ توپ و نعره فرماندهان
سخت‌تر زان است بانگ صاعقه کاندرا آید نیم‌شب از آسمان
هست از آن بسیار هول‌انگیزتر غرش طوفان به بحر بی‌کران
باشد از آشوب طوفان سخت‌تر نعره‌های موحش آتش‌فشان
هست از اینها جمله خوف‌انگیزتر ناله یک ملت بی‌خانمان
(دیوان ج ۲: ۴۸۵)

شاعر مصری، در قصیده‌ای که به سال ۱۹۱۴ و در رثاء مصطفی پاشا فهمی سروده، بخشی از چکامه خود را به ذکر پیامدهای منفی و ناگوار جنگ جهانی اول اختصاص داده‌است. توصیفات او در بیان این عواقب، اثرگذار و قابل تأمل است؛ سخن خود را با اظهار اندوه و تأسف بر کشته شدن مردان بزرگ و زنان بیوه‌ای که اکنون فرزندان یتیمی در شکم دارند یا در حال پرورش کودکان‌اند، آغاز می‌کند. بر زمین غلتیدن جوانان ناکام در کشورهای مختلف و زنانی که شیر کینه

و انتقام به فرزندان خود می‌نوشانند و در گوش ایشان زمزمه خون و انتقام می‌کنند، از مواردی است که شاعر از آنها یاد می‌کند و نشان از آزرده‌گی شدید روح او دارد:

لَهْفَى عَلَى رُكْنِ الشُّيُوخِ مُهْدَمًا، وَ وَالْحَامِلَاتِ التُّكُلَ وَالْيَتَمَاءِ
 عَلَى الشَّبَابِ بِكُلِّ أَرْضٍ مَصْرَعٌ لَهُمْ، وَهُلْمُكَ تَحْتَ كُلِّ سَمَاءِ
 مِنْ كُلِّ بَانٍ بِالْمِئِنَّةِ فِي الصَّبَا لَمْ يَتَّخِذْ عِرْسًا سِوَى الْهَيْجَاءِ
 الْمُرْضِعَاتِ سَكْبَنَ فِي وَجْدَانِهِ حُبَّ الدِّيَارِ، وَبِغْضَةِ الْأَعْدَاءِ
 وَ قَرَزَنَ فِي أذْنِيهِ، يَوْمَ فِطَامِهِ، أَنْ الدَّمَاءَ مُهَوْرَةَ الْعَلْيَاءِ
 (دیوان ج ۳: ۱۱۱ و ۱۱۲)

۳- نتیجه گیری

- شرایط سیاسی - اجتماعی حاکم بر دو جامعه ایران و مصر، باعث ایجاد همگرایی در دیدگاه دو شاعر نسبت به پدیده «جنگ» شده است.

- توصیه به خودداری از جنگ افروزی، در شعر هر دو شاعر وجود دارد؛ با این تفاوت که بهار، برای نشان دادن شومی جنگ، به صورت تلویحی و غیرمستقیم از نمادهای ادبی همچون جغد و کلاغ استفاده می‌کند و در برابر آنها، کیوتر سپید صلح را شایسته پادشاهت می‌داند، حال آنکه بیان شوقی در این زمینه، مستقیم، واقع‌گرایانه‌تر و به دور از تصویرسازی‌های ادبی است. شوقی از سازمان‌ها و نهادهای بین‌المللی همچون صلیب سرخ در این زمینه مدد می‌جوید.

- بازتاب پدیده جنگ در شعر شوقی و بهار، به میزان قابل توجهی تحت تأثیر نژاد، فرهنگ و محیط جغرافیایی دو شاعر است. توصیف جنگ از سوی شاعر عرب، گاهی رنگ و بوی جاهلی به خود می‌گیرد. موسیقی و وزن شعر شوقی، شباهت زیادی به اوزان شعر جاهلی دارد، حال آنکه بهار، با واژگان، تصاویر، اوزان و اصطلاحات خاص فرهنگ و ادب پارسی، به انعکاس جنگ می‌پردازد.

- تغییر معنای جنگ از یک امر منفی و منفور به یک پدیده مثبت و مورد پسند، امری است که در شعر هر دو شاعر، به طور معناداری رخ نموده است. بهار، جنگ را آن گاه که از سوی نادرشاه افشار ایرانی صورت پذیرد، می ستاید. شوقی نیز پادشاه عثمانی را ستایش می کند و او را در کشور گشایی به اسکندر مقدونی تشبیه می کند.

- تمجید از قهرمانان ملی و فرماندهان جنگ، بخش مشترک دیگری در اشعار این دو شاعر است. بهار، ستارخان و سردار اسعد بختیاری را می ستاید و شوقی نیز ادهم، فرمانده سپاه عثمانی، مصطفی پاشا کمال و عمر مختار را ستایش می کند.

- از دیدگاه هر دو شاعر، پیامدهای جنگ، موارد یکسانی هستند؛ نتایجی همچون: بی فرزند شدن مادران، یتیم شدن کودکان، بی خانمانی انسانها، ویرانی سرزمینها، مردن رعیت و کشته شدن مردان بزرگ، فجایعی هستند که هر دو شاعر در زندگی خود و جریان جنگهایی که شاهد آن بوده اند، از نزدیک لمس کرده اند.

- با وجود اشتراکات فراوان در اوضاع سیاسی-اجتماعی روزگار دو شاعر، تفاوتهایی نیز در نوع نگاه شوقی و بهار به جنگ وجود دارد؛ از جمله آنکه نگاه بهار به جنگ، واقع بینانه، حقیقی و انتقادی است اما نگاه شوقی، لزوماً این گونه نیست. او مفهوم شومی مانند جنگ را آن گاه که از سوی پادشاهان عثمانی که ممدوحان او هستند، واقع شود، جهاد می نامد و جنگجویان را مجاهدان راه خدا معرفی می کند و این جانبداری جهت دار، از بلندی اندیشه و ارزش جایگاه او نزد خواننده می کاهد اما بهار، با داشتن یک موضع ثابت و حقیقت محور، همواره با جنگ، از سوی هر کس که آغاز شود، چه دوست و چه دشمن، به مخالفت برمی خیزد و تنها دفاع از سرزمین در برابر بیگانگان را ارزش می داند.

- بهار برای جنگهای عصر خود، ریشه های اخلاقی، مثل گسترش جور و فساد و نیز اختلافات داخلی را برمی شمارد، در حالی که شوقی، تعصبات نژادی را علت اساسی جنگ جهانی اول می داند.

- بهار جنگ را امری دائمی می‌داند که آدمی آتش آن را برمی‌افروزد؛ پس تا آدمی هست، جنگ نیز وجود خواهد داشت. شوقی نیز جنگ میان حق و باطل را دائمی دانسته و معتقد است که از زخم‌های ناشی از نبرد حق و باطل، تا قیامت خون می‌چکد.

یادداشت‌ها

۱. ملک‌الشعراى بهار، در سال ۱۳۰۴ به دنیا آمد. تولد او در دههٔ آخر حکومت ناصرالدین شاه قاجار رخ داد. (نیکوهمت، ۱۳۶۱: ۸) «دیوان بهار، متنوع‌ترین دیوان ادب پارسی در عصر مشروطه است.» (حاکمی، ۱۳۸۶: ۸۰) وطنیات، وصف طبیعت، مدح، طنز، مرثیه‌های مذهبی، مسائل سیاسی و...، از حوزه‌های شعری اوست. دهخدا بر این اعتقاد است که «ایران، پس از حافظ، شاعری به بزرگی ملک‌الشعراى بهار به خود ندیده‌است». فروزانفر نیز بهار را چنین می‌ستاید: «بهار، شاعری است که قریب هفت‌صدسال، مانند او در ایران پدید نیامده‌است.» (حائری، ۱۳۷۵: ۱۹۸/۲) زرین‌کوب، دربارهٔ درونمایه‌های شعر بهار می‌گوید: «بهار، در همان قالب‌های شناخته‌شدهٔ شعر فارسی، مفاهیمی نو همچون وطن، آزادی، دموکراسی، مساوات، عدالت و حقوق زن را مطرح می‌سازد و در شعر فارسی، فضایی نو با دیدگاهی جدید پدید می‌آورد که تا روزگار او، مانندش دیده‌نشده بود.» (زرین‌کوب، ۱۳۵۵: ۳۱۵) او با سنت و تجدد، تعاملی معتدل دارد و «از سه فضیلت بزرگ گویندگی، نویسندگی و سخنوری، به حد اعلی و کافی بهره‌مند است.» (همایی، ۱۳۸۷: ۳۳۵) به قول شفیعی کدکنی، او «بارورترین استعدادی بود که در شعر کلاسیک فارسی، به روزگار ما چهره نمود.» (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۸: ۷۹)
۲. شوقی در سال ۱۹۶۸ به دنیا آمد. تولد او، همزمان با حکومت خدیوی اسماعیل بود. (مندور، ۱۹۷۰: ۳۷) این شاعر، دارای شخصیتی چندوجهی و متغیر است و همین مسئله، از او شخصیتی عجیب و متضاد و نیز آشفته و سرگردان ساخته‌است؛ «شاعری که کمتر اتفاق می‌افتد گرایشها و اعمالش، به یک‌جانب سمت‌گیری کرده‌باشد و شخصیت دوگانه‌اش، هم در جاده‌های ادب حیران و سرگردان است و هم در جاده‌های سیاست.» (الفاخوری، ۱۳۷۸/۱۹۸۷: ۶۹۲ و ۶۹۱) شوقی ضیف در این باره می‌گوید: «شوقی در قصر، گاه با انگلیس بود، گاه با مردم و گاه با منصب طلبان.» (شوقی ضیف، ۱۹۷۵: ۲۸) طه حسین، بر این باور است که بخش اول زندگی شوقی، متعلق به خود اوست؛ او در این مرحله، شاعر لذت خود بوده‌است. در بخش دوم، شاعر موظف امیر و دربار است و در بخش سوم، شاعر هنر و مردم. (حسین، ۱۹۳۳: ۹۶)

با پذیرفتن این نگاه، شاید بتوان برخی تناقضات موجود در شعر او را تفسیر کرد. بسیاری، از جمله عقاد، معتقد بودند که احمد شوقی، شایستگی رسیدن به عنوان امیرالشعرایی را نداشته چراکه به زعم ایشان، شعر او، مصنوع و متکلف و عاری از خیال و عاطفه است و چیزی فراتر از دیگر شاعران ندارد. (العقاد، ۱۹۵۰: ۸۶) برخلاف این نظر، باید گفت درک سیاسی شوقی، در سطحی فراتر از دیگر شاعران هم عصر وی قرار دارد. او مورخ و سیاستمداری است که همواره در شیپور یکپارچگی جهان اسلام می‌دمد؛ گواه این ادعا، کتاب «دول العرب و عظماء الاسلام» اوست. به قول حنا الفاخوری «شوقی اگر شاعر همه جهان نیست، شاعر مشرق زمین است. او بزرگ‌ترین رکن نهضتی است که شعر عربی را به سوی ارزش‌های جاودانه سوق داده است.» (الفاخوری، ۱۳۷۸/۱۹۸۷: ۷۲۶).

۳. مکتب آمریکایی ادبیات تطبیقی، به دنبال ایجاد وحدت میان نمودهای هنری و ادبی مشترک اندیشه بشری است و از همین رو، در مطالعات خود، میان ادبیات، موسیقی و هنرهای تجسمی، تفاوت معناداری قائل نیست؛ البته در پی اثبات تأثیر و تأثر نیز نیست. (علوش، ۲۰۰۳: ۸۷-۸۹) این مکتب، اعتقاد اساسی به مقایسه دو اثر، از طریق تبیین نقاط اشتراک و افتراق آنها دارد. (عبود، ۲۰۰۵: ۳۹)

فهرست منابع

- ۱- ادیبی سده، مهدی. (۱۳۸۵). **جامعه‌شناسی جنگ و نیروهای نظامی**. چاپ ششم. تهران: سمت.
- ۲- بوتول، گستون. (۱۳۵۵). **پولمولوژی (جامعه‌شناسی جنگ)**. ترجمه فریدون سرمد. تهران: دانشگاه ملی ایران.
- ۳- بهار، محمدتقی. (۱۳۵۴). **دیوان اشعار**. چاپ سوم. تهران: امیرکبیر.
- ۴- بیرو، آلن. (۱۳۶۶). **فرهنگ علوم اجتماعی**. ترجمه باقر ساروخانی. تهران: کیهان.
- ۵- حاکمی، اسماعیل. (۱۳۸۶). **بهار، سنت، تجدد، مجموعه مقالات یادى دوباره از بهار**. به کوشش سعید بزرگ بیگلری. تهران: موسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی.
- ۶- حائری، هادی. (۱۳۷۵). **یک صدمین سالگرد میلاد بهار**. تهران: حدیث.
- ۷- الحر، عبدالمجید. (۱۹۹۲). **أحمد شوقی أمير الشعراء و نغم اللحن و الغناء**. بیروت: دارالکتب العلمیه.
- ۸- حسن فهمی، ماهر. (۱۹۵۹). **شوقی شعره الإسلامی**. القاهرة: دارالمعارف.
- ۹- حسین، طه. (۱۹۳۳). **حافظ و شوقی**. القاهرة: منشورات الخانجی و حمدان.
- ۱۰- خطیبی، حسین. (۱۳۸۳). **جایگاه بهار در میان شاعران پارسی زبان**، مجموعه مقالات بهار پنجاه سال بعد. به کوشش علی میرانصاری. تهران: موسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی.
- ۱۱- زرکلی، خیرالدین. (۱۹۶۹). **الاعلام قاموس تراجم لأشهر الرجال و النساء من العرب و المستعربین و المستشرقین**. الطبعة الثالثة. بیروت: مطبعة العربية. (۱۳۵۵).
- ۱۲- زرین کوب، عبدالحسین. **با کاروان حله**. چاپ سیزدهم. تهران: علمی.
- ۱۳- _____ . (۱۳۷۵). **از گذشته ادبی ایران**. تهران: المهدی.
- ۱۴- شایان مهر، علی رضا. (۱۳۹۱). **جامعه‌شناسی جنگ**. تهران: جامعه‌شناسان.
- ۱۵- شفیعی کدکنی، محمدرضا. (۱۳۹۰). **ادبیات فارسی از عصر جامی تا روزگار ما**. ترجمه حجت‌الله اصیل. تهران: نشر نی.
- ۱۶- شوقی، احمد. **دیوان (الشوقیات)**. بیروت: دار الجیل.

- ۱۷- شوقی ضیف. (۱۹۷۵). **شوقی شاعر العصر الحديث**. الطبعة السادسة. القاهرة: دارالمعارف.
- ۱۸- عبود، عبده و دیگران. (۲۰۰۵). **الادب المقارن مدخلات نظرية و نصوص و دراسات تطبیقیة**. دمشق: دارالفکر.
- ۱۹- عطوی، فوزی. (۱۹۸۹). **أحمد شوقی شاعر الوطنية و المسرح و التاريخ**. بیروت: دارالفکر العربی.
- ۲۰- علوش، سعید. (۲۰۰۳). **مدارس الادب المقارن**. الطبعة الثانية. بیروت: المركز الثقافي العربی.
- ۲۱- العقاد، عباس محمود. (۱۹۵۰). **شعراء مصر و بیناتهم فی الجیل الماضي**. القاهرة: مكتبة النهضة المصرية.
- ۲۲- الفاخوری، حنا. (۱۳۷۸). **تاریخ ادبیات عربی**. ترجمه عبدالمحمد آیتی. تهران: توس.
- ۲۳- کاپلو، تودور و پاسکال و سنن. (۱۳۸۹). **جامعه‌شناسی جنگ**. ترجمه هوشنگ فرخجسته. تهران: جامعه‌شناسان.
- ۲۴- المقالح، عبدالعزیز. (۱۹۸۴). **عمالقہ عند مطلع القرن**. بیروت: منشورات دار الآداب.
- ۲۵- مندور، محمد. (۱۹۷۰). **اعلام الشعر العربی الحديث**: احمد شوقی، احمد زکی ابوشادی، بشارة الخوری. بیروت: المكتب التجاري للطباعة و النشر.
- ۲۶- موحفود، میثم. (۱۳۸۵). **نعمه آزادی (پژوهشی در شعر مشروطه)**. تهران: سازمان میراث فرهنگی و گردشگری.
- ۲۷- می‌یر، پتر. (۱۳۶۸). **جامعه‌شناسی جنگ و ارتش**. تهران: قومس.
- ۲۸- نخجوان، احمد. (۱۳۶۸). **جنگ**. تهران: چاپخانه فروین.
- ۲۹- نیکوهمت، احمد. (۱۳۶۱). **زندگی و آثار بهار**. چاپ دوم. تهران: گروه انتشاراتی آباد.
- ۳۰- همایی، جلال‌الدین. (۱۳۸۷). **مقام بهار: من زبان وطن خویشم** (نقد و تحلیل و گزیده اشعار ملک الشعرا بهار). به اهتمام میلاد عظیمی. تهران: سخن.